



یادگار صبر

منوچهر نوری

در روستایی خوش آب‌وهوا، مدرسه‌ای کوچک وجود داشت که سال‌ها مدیر آن مردی مهربان و دلسوز به نام «استاد کاوه» بود. روزی در حیاط مدرسه، یکی از دانش‌آموزان نهال درخت سرروی را در خاک کاشت و گفت: «این درخت، وقتی بزرگ شود، سایه‌ای خنک برای نسل‌های آینده خواهد داشت.»

استاد کاوه لبخند زد، اما دلش نگران شد. او می‌دانست که کودکان بسیار بی‌تاب‌اند و ممکن است با بی‌صبری، این نهال کوچک را از ریشه بیرون بکشند. بنابراین تصمیم گرفت هم‌زمان با رشد درخت، فرهنگ صبر، مراقبت و مسئولیت‌پذیری را در مدرسه نهادینه کند.

هر روز صبح، کاوه با دانش‌آموزانش کنار نهال می‌ایستاد و درباره اهمیت توجه به چیزهای کوچک سخن می‌گفت. او توضیح می‌داد که چگونه بزرگ‌ترین درختان، روزگاری تنها دانه‌ای کوچک بودند. او به بچه‌ها آموخت، اگر می‌خواهند این سرو جوان به درختی تناور تبدیل شود، باید بدون شتاب و با محبت از آن مراقبت کنند.

سال‌ها گذشت. بسیاری از بچه‌ها فارغ‌التحصیل شدند و رفتند، ولی سرو همچنان رشد می‌کرد. استاد کاوه پیر شده بود، اما هر بار که به سایه گسترده درخت نگاه می‌کرد، لبخندی از رضایت بر لبانش می‌نشست.

روزی یکی از فارغ‌التحصیلان بازگشت و گفت: «استاد، ما از شما آموختیم که برای ساختن چیزهای ارزشمند باید صبور بود. این درخت، یادگار صبر شماست.»



مدیران مدرسه همچون باغبانانی هستند که باید با صبر، ایمان و مراقبت، بذرهایی کوچک در دل دانش‌آموزان بکارند و باور داشته باشند که هر رشد بزرگی نیازمند زمان، توجه و عشق است.